

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

وجه دیگری که بیان شده که مانع است از رجوع به برائت و باید احتیاط کرد در دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی این وجه هست که محتمل هم هست قبلاً بیان کرده باشیم ولی علم نداشتیم که مطرح کردیم یا نه. و آن این هست که ما هر وقت تکلیفی.... مقدمه‌ی اولی این است؛ هر وقت تکلیفی به ما متوجه می‌شود مادامی که علم به سقوط آن تکلیف پیدا نکردیم ذمه‌ی ما مشغول است و عقل حکم می‌کند به این که باید یقین به سقوط پیدا کنیم، همان که تعبیر از آن می‌کنند اشتغال یقینی یقتضی البراءة الیقینیة.

مقدمه‌ی ثانیه این است که در ما نحن فیه اگر چه تکلیف نسبت به اقل مقطوع است برای ما و شما این را باعث انحلال می‌دانید چون می‌گویید خب تکلیف نسبت به اقل مقطوع است، نسبت به آن زائد و اکثر مشکوک است، پس بنابراین قضیه‌ی منفصله از بین می‌رود که إما هذا و إما ذاک بلکه حتماً این واجب است آن مشکوک است. این درست است، این مسلم است که اقل تکلیف روی آن هست حالا یا بنحو وجوب استقلالی اگر خودش فقط واجب است یا بنحو وجوب ضمنی اگر اکثر واجب است که این هم در ضمن اکثر است. این درست است ولی این منجر نمی‌شود. به حکم مقدمه‌ی اولی این قطعیت حکم در این جا منجر نمی‌شود به این که ما اگر اقتضار بر اقل کنیم علم به سقوط تکلیف پیدا کنیم. چون احتمال این که این تکلیف ضمنی باشد وجود دارد. تکالیف ضمنیه خصوصیتش این است که ثبوتاً و سقوطاً مترابط هستند؛ پس بنابراین امر به اقل در صورتی که این هم ضمنی باشد یک وجوب مترابط است، تا او آورده نشود این امر ساقط نمی‌شود. مثلاً کسی نماز چهار رکعتی را سه رکعتش را بخواند بگوید حالا این سه رکعت که ساقط شده آن یک رکعت باقی مانده را حالش ندارم بگذار ساقط بشود، این نمی‌شود؛ مترابط هستند ثبوتاً و سقوطاً. چون این چنینی است پس بنابراین علیرغم این که شما علم دارید به این که اقل واجب است علی‌ای حال ولی اقتضار بر او نمی‌توانید بکنید به حکم آن مقدمه‌ی اولی که یقین به سقوط پیدا نمی‌کنید. این برهانی است که اقامه شده بر این که این برائت این جا فایده‌ای ندارد بلکه باید احتیاط کرد. این وجهی است که در مقام هست. این شبیه هست البته به آن وجهی

که از غرض می‌گفتیم که او هم می‌گفت که ما می‌دانیم این‌جا یک غرضی برای مولا هست و با اکتفاء به اقل نمی‌دانیم آن غرض تحصیل شده یا نه؟ شک در محصلّ است درحقیقت. این به غرض کاری نداریم، این به خود تکلیف کار داریم. فرض کنید که ما مسلک اشعری داشته باشیم و بگوییم این تابع اغراض نیست و تابع مصالح و مفاسد نیست ولی این وجوب می‌دانیم آمده، وجوب و این تکلیف باید علم به سقوطش پیدا بکنیم و ما علم به سقوط پیدا نمی‌کنیم در اثر این‌که ترابط را احتمال می‌دهیم.

س: همان بیان آقای گلپایگانی هست که فرمودید دیگر؟

ج: بله؟

س: همان بیان آقای گلپایگانی که فرمودید ...

ج: از این باب بود یا از باب غرض بود حالا یادم نیست شاید هم همین باشد ...

س: ..... باب سقوطش بود که تکلفش چون ارتباطی است ساقط نمی‌شود از اشتغال یقینی.

ج: بله پس ما در این‌جا درحقیقت همانی که به آن یقین داریم، همان تکلیفی که یقین داریم از این باب.

محقق شهید صدر قدس سره از این پاسخ می‌دهند به این بیان حالا با ادبیاتی که تلمیذ معظم‌شان قدس سرهما هم اضافه کرده کأنّ به مقدمه‌ی اولی اشکال می‌شود که عقل نمی‌گوید به سقوط تکلیف، آن‌که به عهده‌ی ما می‌آید این است که متعلق التکلیف را بیاوریم و الا تکلیف سقوطش به گردن ما نیست، آوردن خواسته‌اش به گردن ما هست نه سقوطش. و در ما نحن فیه آن مقداری که بیان قائم شده و ما علم به آن پیدا کردیم این است که تکلیفی روی این اقل هست و ما هم متعلّق آن تکلیف و ما تعلق به آن تکلیف را آوردیم، آن هم وجدانی است که او را آوردیم. بله نمی‌دانیم با آوردن او و اقتصار بر او آیا تکلیف ساقط شد یا نشد؟ سقوط که وظیفه‌ی ما نبود، اتیان متعلّق وظیفه‌ی ما هست. حالا فرض کنید اگر در عالم این‌جوری بود، این فرض حالا که تکلیف‌ها ولو متعلقش را بیاوری ساقط نمی‌شوند همین‌جور باقی می‌مانند. خب عقل بیش از این نمی‌گوید، متعلق را باید بیاوری، آن‌که بعث به او کرده، مبعوث‌الیه را بیاورید، بعث حالا می‌ماند، نمی‌ماند این وظیفه‌ی عبد نیست، البته یک امر تکوینی است که وقتی متعلق را آوردی در خیلی موارد ساقط می‌شود دیگر، چون مولا غرض خودش را استیفاء کرده دیگر وجهی ندارد که همین‌طور باقی بگذار امر را، امری بکند. اما این یک امری است خارج از آن چیزی که بر عهده‌ی عبد می‌آید، بر عهده‌ی عبد این است که آن متعلق را بیاورد و

در ما نحن فيه ما نسبت به آن چیزی که یقین به وجودش داریم، تکلیفی که یقین به وجودش داریم متعلق را آوردیم، نسبت به تعلق تکلیف به مازاد بر این خب شک داریم، براءت جاری می‌کنیم، مؤمن داریم از آن. البته نمی‌خواهیم بگوییم که برای جریان براءت و اجرای براءت از آن مازاد اثبات می‌کند که اقل فقط متعلق تکلیف است، این را نمی‌خواهیم بگوییم که البته اگر این را اثبات می‌کرد سقوطش را هم اثبات می‌کرد ولی این مثبت است، ما این را نمی‌خواهیم و این با او اثبات نمی‌شود. اصلاً مثبت هم غلط است شاید بگوییم، چون لازمه‌اش نیست، لازمه‌ی رفع ظاهری این نیست که در واقع تکلیف فقط به او تعلق گرفته، این رفع رفع ظاهری است نه رفع واقعی. اماره هم نیست، اصل است، یعنی بنا می‌گذارد انسان بر این که کأن آثار تکلیف این جا نیست، تکلیف این جا نیست.

پس آن قاعده که می‌گوید اشتغال یقینی یقتضی البراءة الیقینیه آن در جایی است که شما شک در اتیان متعلق داشته باشید، تکلیف معلوم است نمی‌دانی متعلق را آوردی یا نه؟ این جا اشتغال یقینی یقتضی البراءة الیقینیه. اما آن جایی که می‌دانی متعلق را آوردی، این مقداری که علم به آن تعلق گرفته می‌دانی آن را آوردی، فقط نمی‌دانی ساقط شد یا ساقط نشد؟ این جا جای اشتغال نیست، آن قاعده این جا جاری نمی‌شود. این بیانی است که محقق شهید صدر بیان فرمودند. نمی‌دانم این مطلب را حالا به این بیان آن جا گفتیم یا نگفتیم ...

س: مطلب را که فرمودید منتها در مقام اشکالش یک مقداری بیان متفاوتی فرمودید که بحسب علم خودمان ما به واقع موظف نیستیم این‌ها را فرمودید ...

س: بیان آقای خوئی بود، در جواب آقای .... از آقای خوئی جواب داد ... شهید صدر را نقل نکردید.

ج: بله، خب پس حالا این آقای کی که می‌نویسد این قسمت را هم آن جا اضافه بکند که ..

خب این به خدمت شما عرض شود که مجموع درحقیقت تقریباً موانعی که در مقام بیان شده بیان شد، عمده‌ی آن‌ها بیان شد ...

س: قبول کردید فرمایش اخیر شهید صدر را؟

ج: بله قبول کردیم

س: فرمایش شهید صدر می‌خواهد چکار کند؟ می‌خواهد بگوید که ...

ج: می‌خواهد بگوید جای قاعده‌ی اشتغال نیست ..

س: نه ایشان دارد چکار می‌کند؟ مگر کسی که می‌گوید سقوط، کلمه‌ی سقوط را دارد به‌کار می‌برد ...

ج: سقوط التکلیف را نمی‌خواهیم ...

س: همین عرض همین است، اگر چیزی غیر از اتیان به مأمور به منشأ سقوط است، اگر در این، چندتا چیز باعث سقوط می‌شود یکی عصیان، یکی این که خود مولا دست از تکلیفش بردارد؛ اما اگر تو عصیان نکردی، مولا هم دست از تکلیف برداشت سقوط تکلیف بالامثال است، باتیان مأمور به است، غیر از این راه‌ها ما راه سقوطی نداریم. پس این دو شقّ اولی که قطعاً ...

ج: بله درست است فرمایش شما را قبول داریم ولی سقوط ما نمی‌خواهیم، اشکال این است ...

س: نه حل نکرد مطلب را ...

ج: حل کرد ...

س: حل نمی‌کند، عرض می‌کنم، دوباره مستشکل آقای گلپایگانی توی ذهن شریف‌شان این است، می‌گوید آقا وقتی که من این علم اجمالی را دارم که ممکن است بنحو ضمنیه مراد شارع باشد از این حکم به اقلش و این حکم ضمنی ما مأتی به نشد، اتیان نشد مگر به اتیان جزء اخیرش و شما چون برائت از جزء اخیر دارید، جزء مشکوک را دارید انجام می‌دهید، پس درواقع شما آن مأتی به شارع که ضمناً هست به شرط لحوق شرط.... جزء اخیر است آن را نیابردی پس اشتغال یقینی شما یقتضی اتیان یقینی، اتیان یقینی هم نکردی، چرا؟ چون در این جا جهت اتیان مهم است، صرف اقل را ما نخواستیم، اقلی که در ضمن کل باشد را مولا ممکن است بخواهد. خب پس وقتی اقلی که ترابط به لحوق به جزء اخیر داشته باشد و ممکن است بخواهد شما یک وقت هست جواب می‌دهید آقا ... برائت دارم از این با برائت می‌آیید مؤمن و برائت یقینیه درست می‌کنید، قبول می‌کنیم، نه نه این را قبول می‌کنیم؛ اما این جواب که می‌گویید با کلمه‌ی اتیان، می‌گویید من که قبول داشتم این بود و این را هم اتیان کردم دوباره نقل الکلام به این که می‌گوید اتیان کردی ضمناً بوده، باید ضمناً اتیان می‌کرد پس شما اتیان یقینی نکردی. با حرف اتیان شهید صدر نمی‌تواند جواب آقای گلپایگانی .... جواب آقای گلپایگانی می‌گوید آقا من برائت دارم مؤمن یقینی داریم، اشتغال یقینی یقتضی البراءة الیقینیه، برائت یقینی همان طوری که به این است که من می‌روم امتثال احتیاطی می‌کنم به این است که می‌گویم از خود شارع مؤمن می‌گیرم، شارع گفته نمی‌خواهم پس من برائت ذمه دارم. این جور بیابید قاعده‌ی اشتغال را جواب بدهید

غیر از جواب شهید است. شهید صدر می‌گوید که با اتیان می‌خواهد درست بکند، اتیان که چیزی درست نمی‌کند سقوط همان اتیان است...

ج: نه نه

س: سقوط همان لولا حرف برائت را بزنید بگویید ....

ج: برائت را می‌زنیم می‌گوییم بابا این جوری شهید صدر فرمود، فرمود که ما نسبت به اکثر که مؤمن داریم چون علم...

س: تمام، این حرف تمام است ...

ج: خب حالا صبر کن، علم به آن، آن بزرگواران می‌فرمودند این برائت شما به درد نمی‌خورد کار را حل نمی‌کند، چرا؟

برای خاطر این که شما باید سقوط آن تکلیف را عقلاً احراز کنی و اگر این ضمنی باشد و مترابط باشد سقوط او احراز

نمی‌شود، برائت هم که سقوط را نمی‌تواند اثبات بکند که، سقوط آن تکلیف را ...

س: خب این را که نگفت شهید صدر، شهید صدر دارد می‌گوید اتیان ...

ج: نه ...

س: ... می‌گوید برائت، می‌گوید اشتغال یقینی ....

ج: نه همین دیگر، شهید صدر فرمود چی؟ فرمود سقوط نمی‌خواهیم ...

س: می‌گوید اتیان می‌خواهیم ....

ج: ما اتیان ما تعلق به آن تکلیفی که یقین به آن داریم ...

س: اتیان ....

ج: همان مقدار تکلیفی که علم داری متعلقش را بیاور، آوردم، وقتی شما، شما همین است دیگر می‌گویید اقل یقین دارم

تکلیف روی آن هست، مازاد بر این یقین ندارم مشکوک است. خب اتیان به همین آن تکلیفی که یقین داری و منجز

شده به واسطه‌ی علمت باید متعلق او را بیاوری، آوردی ...

س: که ما این جا عرض مان این بود که می‌گفتیم آن مقداری که علم داری را هم اتیان نکردی در تأیید آقای گلپایگانی

اگر خاطرتان باشد ... آن مقداری که علم داری هم اتیان نکردی ...

ج: چرا؟

س: به جهت این که معلوم نیست آن مقداری که یعنی درواقع شما علم داری به این که این تکلیف ....

ج: همه اش خلط بین ...

س: .... ولی چون احتمال ترابط می دهیم یقین ...

ج: بله

س: بعد شما می فرمودید نه آن تکلیف واقعی است ما به واقع موظف نیستیم، فرمایش تا این بود ...

ج: آن سقوط واقعی را که ما نمی خواهیم، سقوط تکلیف را ما نمی خواهیم، بله ممکن است ...، ما آن تکلیفی که تَجَزَّ

علینا و ما علم به او تعلق گرفته است ما متعلق او را بیاوریم. این تکلیفی که فهمیدیم و علم به او داریم متعلق او را

آوردیم وجدانی است، نسبت به اقل اما سقوط پیدا کرد یا نه؟ آن امر سقوط پیدا کرد یا نه؟ ممکن است نکرده باشد.

ممکن است ضمنی باشد و نکرده باشد و ما مسئول سقوط نیستیم، مسئول اِتیان هستیم

س: آخه حاج آقا چرا این طور، این بیان باید بگویی که پس ما، ما براءت می خواهیم نه سقوط نه اِتیان، براءت هم

نسبت به زائد بالاصل است، نسبت به متیقن به چی هست؟ به امتثال است. ایشان باید بگویند اشتغال یقینی در مقام

ج: امتثال چه کسی؟

س: امتثال من که رفتم اقل را آوردم، امتثال کردم

ج: امتثال چی را کردی؟

س: امتثال اقل را کردم.

ج: یعنی متعلق را آوردی، مقصود شما از امتثال اگر این باشد

س: بله، این است

ج: بله، همین است. همین را داریم می گوئیم دیگه، می گوئیم آقا؛ براءت از آن اکثر که من دارم؛ آن مأْمَنُ عنه است. چون

مستدل این جوری می گفت؛ می گفت درست شما از او براءت جاری می کنی اما این براءتِ کارساز نیست. چرا؟ برای

این که شما باید علم به سقوط تکلیف پیدا کنید. با آن براءت که علم به سقوط پیدا نمی کنید. چرا؟ چون تکالیف ارتباطی

ثبوتاً و سقوطاً مترابط هستند. خب شما که اقتصار بر اقل کردی اکثر را نیاوردی؛ سقوطش هم مترابط؛ پس علم به

سقوط پیدا نمی کنی. یک کلمه جوابش این است که سقوط نمی خواهد ما اِتیان به متعلق می خواهیم. همین!

عنوان فایل: ۹۸\_۰۵\_۲۰۰۱۴\_درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

موضوع: احتیاط

س: یک نکته‌ای حاج آقا حل نشده فقط باقی ماند که شما می‌فرمودید که ما به همان مقدار که علم داریم موظف هستیم اِتیان بکنیم کافی است؛ زائدش برائت است دیگه، بعد توی این مثال که به همین مناسبت هم فرمودید که این بیان متین

است ولی خب جوابش امتن است. ما وقتی مثلاً توی مثال خودمان

ج: آهان! حالاً یاد آمد که جوابش امتن است این جا می‌گفتیم بله

س: بله، الان مثلاً ما ده جزء را یقین داریم توی نماز ولی اگر به ده جزء اِتیان کنیم یقین نداریم به همان مقداری که علم داریم هم درست عمل کردیم چرا؟ چون احتمال دارد پیوست این ده جزء یازدهمی باشد. این حل نشده باقی ماند.

ج: حل شد که

س: نه، این حل نشد. چون ببینید؛ هر مقداری که ما علم داریم باید، آیا این را قبول داریم که ما آن مقداری که علم داریم را باید درست انجام بدهیم یا نه؟

ج: درست انجام بدهیم یعنی چی؟

س: یعنی چی؟ یعنی چی درست انجام بدهیم؟ یعنی آن مقداری که علم داریم را...

ج: بیاوریم، آوردیم

س: نه، نه، نه، ما ده جزء، نه، این

ج: ما دیگه حرفی دیگه نداریم

س: نه، نه، این نکته را

ج: یعنی باید کاری کنیم آن غرض مسلّم بشود؛ آن می‌رود بیان آخر.

س: نه، ما جا غرض نداریم

ج: نه، این تکلیف می‌دانیم روی این ده تا هست، روی یازدهمی نمی‌دانیم. از این برائت جاری می‌کنم که گرفتاری نداشته باشم. نسبت به این یکی می‌دانم؛ اِتیان کردم.

س: لعلّ محقق...، این نکته که آخر حل نشده باقی ماند این بود که؛ لعلّ محقق این ده جزء

ج: محقق یعنی چه؟

س: یعنی چه؟ یعنی این که

ج: ما محقق نداریم، آن اشکال آخری است، محقق و این‌ها نداریم. اصلاً این محقق چیزی نیست.

س: نه، نه، نگاه کنید! اگر احتمال شما می‌دهید که این ده جزء

ج: همین! محقق نیست‌ها! محصل و محصل، محقق و محقق نداریم.

س: احتمال می‌دهیم این‌جا باشد

ج: آن استدلال، احتمال که، آن راه آخر است. این‌جا فرض این است

س: ببینید؛ الان مولا به من گفته برو نان بگیر؛ مثال واضحش؛ مولا به من گفته برو نان بگیر؛ من می‌گویم آقا؛ احتمال

می‌دهم در همین مقداری که به من گفته برو نان بگیر یک شرطی کنارش باشد؛ یعنی چه؟ نه شرط زائد بر آن باشد که

برائت جاری بکنم بلکه شرطِ طوری باشد که اگر نباشد این ده جزء دیگر ده جزء نیست؛ این احتمال است که مضر

است. اگر آن نباشد این ده جزء دیگر اصلاً ده جزء نیست، ترابط یعنی این؛ لذا ما عرض کردیم که فرمایش آقای

گلپایگانی متین است.

ج: متین که هست ولی جواب امتن است که

س: نه، متین به معنای این‌که امتنی هم مقابلش نیست

س: این به نفع خروج از شبهه این اقل و اکثر ارتباطی نمی‌شود؟

ج: بله؟

س: این نوع اشکال؛ یعنی دیگره این ...

ج: نه، ارتباطی بودن؛ واقع‌الارتباطی بودن همین را اقتضاء می‌کند. واقع‌ارتباطی بودن که اگر آن را نیاوری چون

مترابط هستند ثبوتاً و سقوطاً ولی در مقام وظائف عبد و مولا خب می‌گوید آقا من چقدر علم دارم که تو تکلیف کردی؟

من نسبت به اقل می‌دانم تو تکلیف داری حالا یا ضمناً یا استقلالاً

س: پس اقل را باید به‌جا بیاورم

ج: حالا؛ این را می‌دانم. نسبت به زائد شک دارم. نسبت به زائد که شک دارم برائت جاری کردم. برائت عقلی نسبت به

آن جاری کردم، شما می‌گویید برائت از او این‌جا به درد نمی‌خورد. چرا؟ ما می‌رویم نسبت به همان که علم پیدا کردی

صحبت می‌کنیم. می‌گوییم به همان که علم پیدا کردی باید بدانی تکلیف از آن ساقط شد. مستدل این‌جوری می‌گوید.



باید بدانی تکلیف از او ساقط شده، تو نمی‌دانی تکلیف از او ساقط شد یا نه؟ چون اگر ارتباطی باشد و او را نیاوری این تکلیف ساقط نمی‌شود. جوابی که داده می‌شود این‌جا این است که اگر بخواهی به سقوط فکر کنی بله، احتمال می‌دهیم ساقط نشده باشد. ولی ما موظف به سقوط تکلیف مولا نیستیم. ما موظف به اِتیان متعلّق تکلیف مولا هستیم و من آن که می‌دانم؛ علم دارم که منحل شد آن علم اجمالی؛ این هست که به این‌ها تعلّق گرفته؛ حالا به چه نحو هم نمی‌دانم. به این‌ها تعلّق گرفته، این‌هایی که من می‌دانم به او تعلّق گرفته آیا آوردم یا نیاوردم؟

س: معلوم نیست

ج: آوردم این‌ها را که می‌دانم به آن تعلّق گرفته، معلوم نیست یعنی چی؟

س: چون اگر این پیوست باشد این کالعدم است. چون اگر چنین پیوستی باشد این کالعدم است

ج: کالعدم یعنی چه؟

س: یعنی به خاطر ارتباطی بودنش، شما کلمه سقوط را کلمه انجام بگذارید.

ج: نه آقا، کالعدم باشه

س: من یقین ندارم ده جزء انجام شده

ج: نه آقا، کالعدم باشد از حیث سقوط تکلیف. اما از حیث این‌که آن‌که من می‌دانم به آن امر تعلّق گرفته همین‌ها بود دیگه، آوردم. این معنا ندارد بگویم کالعدم است. اگر کالعدم است برای سقوط؛ به گردن من نیست. ممکن است ساقط هم نشود. ممکن است مولا به نتیجه‌اش نرسد. به غرضش نرسد. خب بله، من که مکلف به آن نیستم. آن که من مکلف هستم این است که متعلّق تکلیف مولا را بیاورم آوردم. آن‌که، آن مقداری که علم و احراز به آن خورده و جلوی قاعده قبح عقاب بلا بیان را می‌گیرد و بیان بر او اقامه شده که این‌ها است. آن‌که ندارد، آن‌که ندارد برائت دارد. این‌ها که هست من آوردم. دیگه چی به گردن من هست؟

س: علم حاج آقا، علم به ذات اجزاء تعلّق نگرفته، علم تعلّق گرفته به ذات ده جزء، پس من باید ذات ده جزء را درست بیاورم دیگه؛

ج: درست یعنی چه؟

س: یعنی همین! یعنی باید ذات ده جزء را طوری بیاورم که

عنوان فایل: ۰۹۸\_۰۲۰۵\_۱۴۰۰ درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

موضوع: احتیاط

ج: طوری نه، هیچی نیست فقط همین! به ذات ده جزء تعلّق گرفته آوردم.

س: اگر آن را نیاوری معلوم نیست ذات ده جزء را هم آورده باشی

ج: چرا دیگه، ذات را که آوردم.

س: در نظر شارع کالعدم است دیگه آن، آن ذات کالعدم است.

ج: ذات را که آوردم.

س: خب وقتی که من برائت از یازدهمی دارم، وظیفه به ایتیان یازدهمی ندارم چرا می فرمایید این کالعدم است؟ وقتی

ده تا را آوردم؟ بعد از این که برائت از یازدهمی دارم چرا کالعدم است؟

ج: از نظر سقوط کالعدم است.

س: همان! سقوط واقعی نمی گوئیم که

ج: خب بله

س: ایشان می فرماید نه،

ج: ولی از نظر وظیفه من همین که علم به آن پیدا کردم آوردم.

س: برائت از یازدهمی دارم. وقتی برائت دارم شارع می گوید نیاور؛ باز هم می گوئید کالعدم است ده تا را آوردی؟

ج: نسبت به چی؟

س: مؤید است حاج آقا

س: با آقا سید هستم. مؤیدم شما هستند.

ج: می دانم. ما تصدیق می کنیم می گوئیم

س:؟؟ برائت؟؟

ج: می گوئیم تصدیق می کنیم می گوئیم کالعدم است بالنسبه به چی؟

س: سقوط

ج: اما کالعدم نیست بالنسبه به

س: تکلیف ظاهری، تکلیف ظاهری را تو آوردی برائت داشتی.

ج: وظیفه بنده این بود که متعلّق را بیاورم. نسبت به آوردن متعلّق بود؟ نه، حالا عبارت ایشان هم بله این است:

«و الجواب علی ذلك: انّ الشک فی سقوط تکلیف معلوم انما یکون مجری لإصاله الاشتغال فیما إذا کان بسبب الشک فی الاتیان بمتعلّقه»، آن جا که منشأ شکّ شما این است که متعلّقش را آورده یا نه؟ اما آن ساقط شده یا نه؟ آن ربطی ندارد. «و هذا غیر حاصل فی المقام»، و هذا که شکّ در آوردن متعلّق باشد این «غیر حاصل فی المقام لأنّ التکلیف بالاقل سواء کان استقلالیاً أو ضمناً قد أُتیَ بمتعلّقه بحسب الفرض»، یا آتی آن مکلف «إذ لیس متعلّقه إلّا الأقل»، این که من می دانم متعلّق غیر اقل چیز دیگری نیست فلذا می گوئیم این جا را می دانم، آن جا را شکّ دارم و ...، «و انّما ینشأ احتمال عدم سقوطه من احتمال قصور فی نفس الوجوب بلحاظ ضمنیته المانع عن سقوطه مستقلاً عن وجوب الزائد، و هکذا یرجع الشک فی السقوط هنا الی الشک فی ارتباط وجوب الاقل بوجوب زائد»، که این وجوب که این جا هست یقین دارم؛ چه جور وجوبی است؟ «و مثل هذا الشک» که مرتبط با وجوب آن زائد است یا نه؟ «و مثل هذا الشک لیس مجری لإصاله الاشتغال بل یکون مؤمناً عنه بالاصل المؤمن عن ذلك الوجوب الزائد»، نسبت به آن براءت دارم. باز این جا «لا بمعنی انّ ذلك الاصل» که در زائد جاری می کنیم «یثبت سقوط وجوب الأقل» این ها را می خواهیم بگوئیم

س: سقوط الأقل؟

ج: آره

س: ثبوت وجوب الاقل

ج: سقوط! سقوط! به براءت از زائد نمی گوید

س: براءت از زائد

ج: نمی گوید...

س: می خواهد ثبوت را

س: سقوط دیگه، سقوطش را

ج: سین قاف، واو

س: ممکن است ارتباطی باشد ثبوتش معلوم نمی شود دیگه

س: ایشان می خواهد بگوید که اصل براءت از اکثر مُثبت نیست

ج: مُثَبِّت چي نیست؟

س: مُثَبِّت اقل نیست

ج: نه، مُثَبِّت سقوط اقل نیست اگر اِتیان بکنی.

س: فی الواقع، چون ممکن است ارتباطی باشد

س: قهری است.

ج: همین را دارد می‌گوید. می‌خواهد همین را بگوید. می‌گوید من نمی‌خواهم بگویم، به من یک وقت اشکال نکنید.

می‌خواهم بگویم برائت که از او جاری می‌کنی این سقوط را درست می‌کند. من این را نمی‌خواهم بگویم

س: چون ممکن است ارتباطی باشد سقوط درست نشود

ج: بله، این را نمی‌خواهم بگویم. اشتباه نکنید که سقوط او را اثبات می‌کنیم نه، من بگویم به سقوط او کار ندارم، من

باید متعلّق آن چیزی که آن‌جا یقین داشتم بیاورم. آن‌که آوردم بالوجدان «بل بمعنى أنّه يجعل المكلف غير مُطالبٍ من

ناحية عدم السقوط الناشئ من وجوب الزائد». اگر ساقط نشده باشد از ناحیه تو موظف این نبودی، تو آن‌که موظف

بودی این است که متعلّق را بیاوری که بحمدالله آوردی. خب این راجع به این جهت.

آن مطلبی که داشتیم و آن هم قوی بود، مطلب قوی‌ای بود این بود که ما در این موارد؛ علم به غرض داریم بنا بر

مسلك عدلیه، شما با این حرف‌هایی که می‌زنید می‌آیید می‌گویید تکلیف را برائت جاری می‌کنم فلان و این‌ها، اما

غرض که من علم دارم که؛ هر جا تکلیف مولا هست غرض هم هست و من همین جور که نسبت به تکلیف مسئولیت

دارم نسبت به غرض مولا هم مسئولیت دارم. پس بنابراین این اشکال مهمی بود. خب که آقای مرحوم شیخ رحمه الله

جواب‌هایی دادند، دوتا جواب دادند، آقای آخوند جواب دادند، شهید صدر هم جواب دادند که کبری ما آن مقدار

غرضی که مولا تصدی برای ابراز و این‌هایش کرده بله نسبتاً؟؟ ولی ما غرض آخری را دلیل نداریم که عبد وظیفه‌مند

باشد. و این‌جا غرضی که درحقیقت.... این یک مطلب بود که این را جواب می‌دادیم می‌گفتیم این غرض که خب با

همین تکلیفی که می‌دانیم اقامه کرده دلیل را؛ ولی یک حرف دیگری ایشان زد و آن این بود که گفتند که وزان غرض

وزان تکلیف است. غرض باید معلوم باشد و چون این‌جا غرض‌های مختلفی متصور است، انحاء مختلفی متصور است.

من اصلاً که غرضی این چینی بر آن علم پیدا نکردم. علم پیدا نکردم یک غرضی که باید اکثر را بیاوری تا او حاصل

بشود؛ الان مولا اصلاً دارد. من به چنین غرضی علم پیدا نکردم؛ احتمال می‌دهم یک چنین غرضی داشته باشد. شاید چنین غرضی نداشته باشد. غرض معلوم هست که شما باید...، ولی غرض مشکوک که اصلاً نمی‌داند چنین غرضی هست یا نه، خب این‌جا وظیفه‌ای نداری شما و وزانش وزان چه می‌شود؟ وزان همان شک در تکلیف می‌شود که قدر متیقن دارد. این جور غرضی مسلّم است. غیر این جور غرضی معلوم نیست. خب غیر این جور معلوم نیست وظیفه‌مند نیستید در مقابل او. اگر ما این جواب را بپذیریم که خب خوب است. البته اشکال‌هایی این‌جا داشتیم که تمام صوری که ایشان فرموده بود همه‌اش شاید حلال مشکل نبود ولی اصل این مطلب که آیا ما در موارد این چنینی علم به وجود غرضی پیدا می‌کنیم یا فقط احتمال می‌دهیم شاید غرضی در این‌جا باشد که «لا یسقط الا بامثال الاکثر» احتمال می‌دهیم. این یک مقداری حالا تأمل باید بکنیم در آن چون مهم‌ترین اشکال به نظر من این اشکال است. این اشکال است که این حلّش باید بشود و الا آن اشکالات تکلیف و این‌ها به آن شکلی‌هایی که گفته شد قابل حل است

س: توی این کبرا هم اشکال کردیم

ج: بله؟

س: کبرای ایشان هم که تصدی لازم است فرمودید اگر به خاطر مانعی تصدی نکرده باز ما

ج: بله، آن هم روی حق الطاعه

س: فرمودید که به خاطر حق ال...، شبیه حق الطاعه است

ج: ان شاءالله فردا وارد برائت شرعی می‌شویم دیگه، برائت عقلیه تمام شد. البته ما فردا هم باید ...، سفر داریم.

پایان